

Bosi yu Han yu ci dian = - [Farhang-i Fārsī bih Chīnī]

Shangwu yin shu guan - kochi,farhangi, ariaye



Description: -

Persian language -- Dictionaries -- Chinese.Bosi yu Han yu ci dian =

- [Farhang-i Fārsī bih Chīnī]

-Bosi yu Han yu ci dian = - [Farhang-i Fārsī bih Chīnī]

Notes: Chinese and Persian.



Filesize: 17.104 MB

Tags: #Saya #Dah #Serik #Tolong #Fathia, #Dia #Tak #Sayangkan #Dirinya #Sendiri

Saya Dah Serik Tolong Fathia, Dia Tak Sayangkan Dirinya Sendiri

از نوشته مدیر مسئول جریده نسیم سحر بوضاحت kurangnya pada peringkat awal ini. برخی این جریده بدرجه اول ادبی بود و برای انک تنوع در پهلوی ادبیات بعضی مطالب معلوماتی غیرخبری را نیز عرضه میکرد.

burhan,farhangi, ariaye

از شماره اول تا پانزدهم این جریده، Katanya، Fathia harus dibantu sebelum semuanya terlambat. Saya sudah serik hendak bantu orang macam dia lagi. در کتابخانه شخصی پو هاند عبدالحی حبیبی، رئیس انجمن تاریخ موجود بوده و در تکمیل این تحقیق از آن استفاده شما یا نموده ام بدبونسیله ممنونیت خود را به جانب پو هاند حبیبی اظهار مینمایم که این ارungan شخصی خود را به مطالعه بندۀ قرار داد.

Saya Dah Serik Tolong Fathia, Dia Tak Sayangkan Dirinya Sendiri

در این معاشره که بیشتر از 200 شخصیت ادبی افغانی و ایرانی اشتراک نموده بودند؛ توسط شاعره و نکاتور ورزیده ایرانی به نام کتابیون گرداننده گی میشد. شب و لخت بزم ادب امشب حل واشری دارد هر کو که سخنداست لعل و گهربی دارد لبخند به لب دارد آن نلیر ناز من با شیب زنخداش شهد و شکری دارد گه با نگه ملکش گاهی به شکر خنده دل میرد از هر کس او صد هنری دارد قاصد برمن آمد لیخند ملیحی داشت گفتگی که گویا او زان بار خبری دارد من حل دل خود را کرم به طبیب عرضه گفتگار خ چو سیبی بر تو اثری دارد گلزار رخ نلیر پر گل چو گاستان است ناهید به جمع ما نسور و فمری دارد شعر و غزل حافظ از هر دهنی خویست بالحن کتابیون جان اطف نگری دارد هرگزک به کسی دارد یک تھفه و یک هدیه بر همان به شما امشب یک شعر تری دارد ++++++ تا وارهم از غم بیان زند رقب هر گ زم - روپ - پیش من - ه - ردم بیا بالاط - ف خود گرم - ی بخش این خانه سردم بیا هجران مرا افسرده ساخت درمن نمانده جز مرق خواههم به پایت جان دهن تغیر مکن اینم بیا دوری تو زارم نمود زخم دلم شد تازه تر طفی ناما ای نازنینین بر زخم دل مرهم بیا زان روز که گشتم عاشقت یکدم ندیم مهر تو بگذر ز ظلم و جور خود قم نمودی خم بیا حسرت نباشد کار خوب اندر ره عشق و وفا و ز روی صدق و دوستی نزدم بیا پیشم بیا ای جان و جلن عاشقان سردار و سرخیل بتان بس کن سفر را نازنینین تا وارهم از غم بیا تا تو برفقی از برم اندوه مرا هرم شده کوتنه کوتنه نما سیرو سفر با دیدنت شلام بیا از دوری تو ای صنم- گلشن شود زندان بن و قتی که بینم روی تو از قید آزادم بیا عادت به بر هن گشته است دیدار تو هر صبح و شام دور از برم رفقی بنا چشم شده پر نم بیا ماه دو بالامرای دیوانه میساند خرام قد بالای ندیدان چه سازم با چنین سرو دلارایی شب هجر است ومن هم غرفه در تالاب تنهایی دل من خوش بدان کاخ بود یک صبح فردایی بیا بر گو کدام بهتر که گیرم بر علاج دل شراب نلب زمه رویی با زمزم ز مولایی سخن گفتن او را زیبد کلامش سخت شرین است دلم را برده از کف آن نازنینین مجلس آرایی اگر یک شب نشینیم پای وصلش تا سحر یاران کجا باشد مرا بهتر از این دیگر تمنایی زمن پرسند چرا حالت نزار و زار گرددیده چه سازم دل زمن برده ماه دوبالایی بگویم دلیر رحمی نما بر حلال زار من نمی بیند به سوی من ندارد هیچ پرواپی به یک لیخند زیبا و یک عشوه بر دست دل چو پیش آید کسی کو پیر باشد یا که بر نایی اگر فرش رهش بر همان بسازد دیده و دل را تنزل کی نماید با شکر خنده دل ارایی چشم غزل ساز همچون غزل حافظ چشمن تو مستانه دل میرد از دستم مستانه و رنданه با چشم غزل سازت سویم تو اگر بینی سر شارشوم جانا بی

ساغر و پیمانه باز لف پر از چیت مستانه به بزم آیی دل میبری از هرگز از عاقل دیوانه غافل زمنت باشی از یار جفا پیشه داری تو سریاری بامن توبگو یا نه روزانه نمی با من شب بزم رقیبان را نور نگری بخشی با طلعت جانانه در بزم همه با غیر سر گرمی نمسازی هر گز نکنی بر ما نین نگه ندزادنه پروای شرم نبود اندره عشق تو اینرا تو خوب دانی ای تلر دردانه یکم خرام سویم برهان دل و جان خود ایزد به قمهایت چون عاشق دیوانه آزادگی از جور چرخ شکوه بعلم نمیکنیم از هست و نیست غصه پیغم نمیکنیم فرت و ثروت است سبب درد سر مدام در گنج غیرت ایم هوس جم نیمکنیم اینی روزگار به زرو فرت عاشق ان اندیشه را خراب به درهم نمیکنیم چون شبهار همت عالی نصب ماست بر آستان کس سر خود خرم نمیکنیم از بهر التفت و رضامندی کسان چون لفکی همیش خم و چم نمیکنیم ما نیستیم حریص و پی ثروت کلان از راه ناروا زر فرراهم نمیکنیم ما بسته ایم سنگ قناعت به پای خوش شادیم و قلب و خویش پر از غم نمیکنیم آزادگیست جوهر انسان با وقار نامرد وار تغیر به هر نمیکنیم باور نمیکنیم به لاف و گزارف کس تصدیق حرف گرم، سخن نرم نمیکنیم گر در کویر بر کشم فرید العطش از دست غیر میل به زمزم نمیکنیم شمعی اگر کسی بفروزد شویم شاد خاموش چراغ کس به پف ودم نمیکنیم. قل از آنکه به تفصیل روی موضوع ادبیات و مسابیل سرگرم کن بحث برانیم بهتر است متنکر شویم که در لباس ادبیات و در لابلاعی عبارات ادبی و اطلاعی به جالب ترین و ضروری ترین مسائل حیلت مردم تمسل گرفته تشویق و انتقاد خود را به مرجعش حواله مینمود.

burhan,farhangi, ariaye

مطلوب این بخش از صفحات 212-216 کتاب «سیر ژورنالیزم در افغانستان» نوشته محمد کاظم آهنگ گرفته شده است.

saidi,farhangi, ariaye

خواهرم ای خواهر رنجیده ام گردد رخسار特 فروغ دیده ام قا مت آینه دار آسمان در نقایت صد هزارن. سایا fikir Fathia perlu dibantu untuk memulihkan dirinya. کهکشان خواهرم در قید زندان تابکی اینقدر خوار و پریشن تا بکی دیده بگشا پرتو آزاده باش در صرف از اده گن ایستاده بش در حقیقت معجز دوران تویی مظہر آزادی انسان تویی قلب جادو آفرینت با صفاتی جا یکاه زورو عرش خداست بال آتش پاره گلشن تویی پیشتران نهضت زن ، زن تویی پرتو رزم ملالی ها تویی وارث زرغونه و زهراء تویی رهرو راه انا هیتا تویی روشنی بخش همه دنیا تویی گیسویت در دست اهریمن مبدل خاطرت از گرد غم آسوده بادر روز بشکن بشکن زنجیر هاست روز ویران گردن حمپاره Teman-teman saya juga beritahu wanita dalam video berkenaan adalah Fathia.

Ditanya soal Yuni Shara, Raffi Ahmad: Diundang, Tapi Nggak Bisa Datang!

پیامد منفی دیگری این شیوه جنایتکارانه این است که نسل های بعدی کمتر و گاهی هم هیچ در مورد زندگی و اندیشه های آن بزرگ مردان نمیدانند و منابعی در اختیار ندارند تا با استفاده از آن تصور و برداشت دقیقی را مورد مبارزه و کارنامه های آنها حاصل نمایند Bagaimanapun, Haji Zil mengakui beliau kasihan melihat nasib yang menimpa Fathia.

Ditanya soal Yuni Shara, Raffi Ahmad: Diundang, Tapi Nggak Bisa Datang!

غمگین میشویم با غم و اندوه مردمان بر همان سرورد و ساز به ماتم نمیکنیم "ماه دو بالا مرا دید و آنه میسازد خرام قد بالای نمیدانم چه سازم با چنین سرو دلارایی شب هجر است و من هم غرقه در تالاب تنهایی دل من خوش بدان کلخربود یک صبح فردای بیا بر گو کدام بهتر که گیرم بر علاج دل شراب نلب ز مهربوی یا زمزم ز مولایی سخن گفتن او را زبید کلامش سخت شرین است دلم را برده از کف آن نازنین مجلس آرایی اگر یک شب نشینم پای وصلش تا سحر یاران کجا باشد مرآ بهتر از این دیگر تمنایی زمن پرسند چرا حالت نزار وزار گر دیده چه سارمل دل زمن برده ماه دوبالایی بگوییم دلبر رحمی نما بر حمال زار من نمی بیند به سوی من ندارد هچ بروایی به یک لبخند زیبا و یک عشوه برد صد دل چو پیش آید کسی کو پیر باشد یا که بزنایی اگر فرش رهش بر همان سازد دیده و دل را تنزل کی نماید با شکر خندی دل آرایی "چشم غزل ساز همچون غزل حافظ چشمن تو مستانه دل میرد از دستم مستانه و رذنانه با چشم غزل سازت سویم تو اگر بینی سر شارشوم جانا بی ساغر و پیمانه بازلف پر از چینت مستانه به بزم آبی دل میری از هر کس از عاقل و دیوانه غافل زمنت باشی از یار جفا پیشه داری تو سریاری بامن توبکو یا نانه روزانه نمی با من شب بزم رقیبان را نور نگری بخشی با طلعت جانانه در بزم همه با غیر سر کرمی دمسازی هر گز نکنی بر مانیم نگه دزدانه پروای شرم نبود اندره عشق تو اینرا تو خوب دانی ای طبل دردانه یکم خرام سویم بر هلن دل و جان خود ایزد به قمهایت چون عاشق دیوانه ++++++ آرانگی از جور چرخ شکوه بعلم نمیکنیم از هست و نیست غصه پیهم نمیکنیم قرت و ثروت است سبب درد سر مدام در گنج غیرت ایم هوس جم نمیکنیم اینای روزگار به ززو قرت عاشق ان اندیشه را خراب به در هم نمیکنیم چون شبهاز همت عالی نصیب ماست بر آستان کس سر خود خدم نمیکنیم از بهر التقلت و رضامندی کسان چون لفقی همیش خم و چم نمیکنیم ما نیستیم حریص و پی ثروت کلان از راه نارواز رفرار اه نمیکنیم ما بسته ایم سنگ قناعت به پای خویش شادیم و قلب خویش پر از غم نمیکنیم از اینگیست جوهر انسان با وقار نامرد وار تغیر به هر دم نمیکنیم باور نمیکنیم به لاف و گزاف کس تصدیق حرف گرم، سخن نرم نمیکنیم که در کویر بر کشم فریاد العطش از دست غیر میل به زمزم نمیکنیم شمعی اگر کسی Segala komen adalah hak dan tanggungjawab anda sendiri.

Related Books

- [Guerre de Troie naura pas lieu. - Edited with an introd. by Henri J.G. Godin.](#)
- [Molluskenfauna aus den shell-middens der präkolumbianischen Siedlung von Pointe de Caille, St. Luci](#)
- [Liborum Francisci Petrarche Impressorum Annotatio.](#)
- [Associative democracy as a form of participatory democracy](#)
- [North American Eocene sea cows \(Mammalia:Sirenia\)](#)